

کارکردهای متناقض واژه «باران»

در شعر شفیعی کدکنی و بدرشاکرالسیاپ

ابوذر قاسمی آرانی^۱، دکتر علی سلیمانی^۲، زینب خرم آبادی آرانی^۳



تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱۸

چکیده

شاعران معاصر برای بیان افکار فلسفی و اجتماعی خویش، از ابزارهای مختلفی بهره گرفتند. از مهم‌ترین و بازترین آنها استفاده از نمادها است؛ یکی از نمادهای طبیعی، باران است که در شعر معاصر فارسی و عربی جلوه‌ی ویژه‌ای یافته است؛ و در شعر شفیعی کدکنی و بدرشاکرالسیاپ، کارکرد نmad شناختی پر رنگی دارد. هر دو شاعر با استفاده از این نmad، سرودهای سمبولیستی قابل توجهی خلق کرده‌اند و در قالب آن افکار سیاسی فلسفی خود را به خوبی به تصویر کشیده‌اند.

نگارندگان در این مقاله با رویکردی تطبیقی، متأثر از مکتب آمریکایی به کارکرد نمادین و متناقض باران، در اشعار شفیعی کدکنی و بدرشاکرالسیاپ می‌پردازند و این نتایج حاصل شده است که هر دو شاعر به برداشتی مشترک درباره مفهوم باران رسیده‌اند؛ یعنی برای بیان مفاهیم سیاسی و اجتماعی خویش، با بکارگیری ابعاد متضاد واژه «باران» بر عمق و تأثیر سمبولیک این کلمه افزوده‌اند و سیلاپ‌هایی از مفاهیم مثبت (شادی، حیات بخشی و باروری، رستاخیز و...) و منفی (مرگ، ویرانگری، یأس و نامیدی و...) را بر سر خوانندگان فرود آورده‌اند. البته مفاهیم مثبت و زندگی بخش «باران» در اشعار هر دو شاعر در مقایسه با مفاهیم منفی آن بسامد بالاتری دارد.

واژه‌های کلیدی: نmad، باران، شعر، شفیعی کدکنی، بدرشاکرالسیاپ

۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، ایران. abouzarghasemi@yahoo.com

۲ - استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، ایران.

۳ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی کاشان، ایران.

مقدمه

کاربرد عناصر طبیعت در شعر از دیر باز تا امروز نمود چشمگیری در فرهنگ و ادب ملت‌ها داشته است. شاعران معاصر هم از عناصر طبیعی برای بیان اندیشه‌ها، احساسات و عواطف شخصی، افکار فلسفی و اجتماعی خویش، به صورت سمبلیک و نمادین استفاده کرده‌اند.

شفیعی کدکنی (م. سرشک) از چهره‌های موفق شعر معاصر فارسی است که طبیعت در شعر او و مخصوصاً «باران» نمود چشمگیری دارد. شاید شاعران دیگر نیز، کما پیش از این واژه استفاده کرده باشند؛ اما در شعر شفیعی کدکنی، بسامد بسیار بالایی دارد، به طوری که در کمتر شعری از اوست که با واژه «باران» روبرو نشویم. او آنقدر با طبیعت و عناصر آن خوگرفته است که شعرش سرشار از طبیعت است، ابر و باران و گل‌های ساده روستایی با فیضی از جویباران، چنان در شعرش جاری است که گویی شاعر فردیت خود را در جامعه‌ی پاک آنها کمال می‌بخشد. از فرزندان طبیعت بیش از همه به باران گرایش دارد، تا جایی که دیوانش را به باران پیشکش می‌کند:

«باران/ چندان زلال شعر تو امشب/ کاینک/ به هر چه عشق و ترانه‌ست/ دیوان خویش را/ به تو تقدیم می‌کنم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۶۷) و از طرفی سیّاب، شاعر معاصر عراقی، نیز به باران علاقه عجیبی دارد؛ به گونه‌ای که یکی از معروف‌ترین و زیباترین اشعار معاصر عرب متعلق به اوست. شعری که نامی از باران دارد؛ «انشوده المطر» در ارتباط با شفیعی کدکنی مقالات متنوعی نوشته شده است. برخی از آن‌ها عبارتند از: مقاله‌ی «بررسی واژه و مترادفات آن در شعر شفیعی کدکنی» محمد ناصر (۱۳۷۸)، نامه پارسی، پس از معرفی شخصیت و شعر شفیعی کدکنی به قالب و محتوای شعری او می‌پردازد و «واژه» و مترادفات آن را بررسی می‌کند. در مقاله «تجلي اسطوره در شعر شفیعی کدکنی» ابوالقاسم رادفر (۱۳۹۰)، ادبیات پارسی

معاصر، با ارائه‌ی تعریفی از اسطوره، تجلی آن را در شعر م. سرشک (از جمله: *تجلى* اسطوره‌های عرفانی، اسطوره‌های شاعران و ...) مورد بررسی قرار داده است. مقاله‌ی «بررسی هنجار گریزی در شعر شفیعی کدکنی» مسعود روحانی (۱۳۸۸)، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، نشان می‌دهد که شفیعی کدکنی از روش هنجار گریزی بسیار بهره برده است و انواع مختلف هنجار گریزی در شعر وی را در دفترهای مختلف آشکار می‌کند..

در ارتباط با بدر الشاکر السیاب هم مقالات متعددی نوشته شده است مانند: «متناقض‌نما در نمادهای شعرانشوده المطر» عدنان طهماسبی (۱۳۹۰)، ادب عربی، که به چگونگی حضور معنا در شعر انشوده المطر و متناقض نمای آن می‌پردازد. و مضامین متناقض نمای غم و شادی، ترسالی و خشکسالی و مرگ و زندگی را بررسی می‌کند. مقاله‌ی «نمادهای طبیعت در شعر اخوان و بدرشاکر السیاب» ابراهیم محمدی (۱۳۸۹)، همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان رشته‌ای، به بررسی کارکرد نمادشناختی طبیعت و نمادهای طبیعی مانند: برف، باران، گل‌ها و ... در شعر این دو شاعر می‌پردازد. اما نماد «باران» در مفهوم منفی و مثبت به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای در شعر شفیعی کدکنی و بدر شاکر السیاب بررسی نشده است؛ مقاله حاضر سعی دارد به بررسی کارکرد نماد شناختی باران با مفهومی پارادوکسی در شعر این دو شاعر بپردازد و به سؤالات زیرپاسخ گوید: کارکردهای نمادین باران در شعر این دو چیست؟ معانی مثبت و منفی آن کدامند؟ چه شباهت‌هایی با هم دارد؟

۱- سیر نمادگرایی در ادب فارسی و عربی

نماد پردازی در اغلب متون، اعم از حماسی، عرفانی و... به کارگرفته شده است تا جایی که یونگ می‌گوید: «آنچه را نمی‌توانیم تعریف کنیم سمبولیک بیان می‌کنیم.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۹۸)

نماد در ادبیات کارکرد مهمی دارد و تصویر نمادین، نقش‌های متعددی را پذیراست. در واقع، آنچه ما سمبول می‌نامیم عبارت است از «اصطلاح، نام، یا حتی تصویری که ممکن است نماینده چیزی مانوس در زندگی روزمره باشد و با این حال علاوه بر معنی آشکار و معمول خود معنای تلویحی بخصوصی نیز داشته باشد». (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۷۵) نمادگرایی یا سمبولیسم، مکتبی ادبی است که از سال ۱۸۸۰ میلادی در ادبیات اروپا به منصه ظهور رسید و به عنوان یک مکتب ادبی جای خود را در ادبیات دنیا و ادبیات معاصر فارسی باز کرد. (سید حسینی، ۱۳۸۱: ۵۳۹) در دوره‌های نخست ادبیات کهن فارسی، به دلیل بیش برون گرایانه شاعران و نویسندهای زندگان به زندگی، نمادپردازی نادر است؛ اما با رواج ادبیات صوفیّه، نمادگرایی رونق یافت و رو به گسترش نهاد.

(شواليه و ديگران، ۱۳۸۱: ۸۲۸)

سمبولیسم در شعر معاصر ایران، با نیما یوشیج آغاز می‌گردد. او تحت تأثیر سمبولیست‌های فرانسوی و مطالعه آثار آنان، برخی از ویژگی‌های سمبولیسم را وارد شعر فارسی کرد. (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۲۲۹)

این شیوه بیان بعدها توسط پیروان نیما، که یکی از آن‌ها شفیعی کدکنی است رواج یافت.

در دنیای عرب هم سمبولیسم لبنانی، تحت تأثیر مکتب فرانسوی به وجود آمد. (یوسفی، ۱۳۷۰: ۱۱۹) و تقریباً همگی براین موضوع اتفاق نظر دارند که نخستین شعر نمادگرای ادبیات معاصر عرب، توسط شاعر لبنانی «ادیب مظہر» در سال ۱۹۲۸ سروده شد. این شعر «نشید السکون» و «نشید الخلود» نام داشت. در مصر هم «بشر فارس» آغازگر آن بود و بسیاری از منتقدان ادبی او را پیشگام نمادگرایی در جهان عرب می‌دانند. بدرا الشاکر السیاب از شاعران نمادگرا در ادبیات معاصر عربی است. (ناظمیان، ۱۳۸۹: ۴-۳ و یوسفی، ۱۳۷۰: ۱۱۱)

۲- نماد باران در شعرشیعی کدکنی و بدر شاکرالسیاب :

عشق به طبیعت و همه مظاهر آن در اشعار شفیعی کدکنی جلوه بارزی دارد. شاعر در مجموعه «بوی جوی مولیان» می‌سراید:

«بخوان به نام گل سرخ، در صحاری شب / که با غها همه بیدار و بارور گردند/
بخوان، دوباره بخوان، تا کبوتران سپید / به آشیان خونین دوباره بر گردند»
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۴۰)

طبیعت برای او حالت تمثیل دارد. او به وصف طبیعت نمی‌پردازد و نمی‌خواهد مانند شاعران گذشته تجسمی از زیبایی‌های طبیعت را ارائه دهد. طبیعت به عنوان عنصر محوری در بیشتر شعرهای او حضوری کاملاً ملموس دارد و شاعر با نگاهی عاطفی و انسانی طبیعت را می‌بیند. (عباسی، ۱۳۸۷: ۸۴)

یکی از این عناصر طبیعت، باران است که در جای جای دیوان شفیعی کدکنی بکار رفته است.

بدر شاکر السیاب هم از پیشگامان شعرنو و نمادگرا در عراق و جهان عرب به شمار می‌آید که ابعاد گسترده به این مکتب ادبی بخشیده است. (ناظمیان، ۱۳۸۹: ۴) یکی از نمادهای طبیعی که سیاب در شعر خویش، از آن استفاده ابزاری نموده، باران است که از آن برای بیان دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی عصر خود بهره برده و تصویری از جهان دلخواه خود را ارائه کرده است. باران در شعر او از یک عنصر طبیعی به لفظی سرشار از مفاهیم ژرف و سنگین و ترنمی سحرآمیز تبدیل شده که فیضانی روح بخش به قصاید می‌بخشد و دلالت‌های بی‌شماری در آن انشا می‌کند. (رجائی، ۱۳۸۱: ۸۷)

باران در اندیشه و بالتیع در شعر شفیعی کدکنی و سیاب، به طور عجیب و شگفت‌انگیزی با یکدیگر شباخت دارد و با توجه به این که هر دو شاعر برای بیان مضامین سیاسی و اجتماعی روزگار خود، از نمادها استفاده کرده‌اند؛ باران در اشعار

آن‌ها جلوه‌ی نمادینی یافته است و هردو شاعر به برداشتی مشترک درباره مفهوم باران رسیده‌اند؛ یعنی باران را برای بیان مفاهیم سیاسی و اجتماعی خویش بکارگرفته‌اند. باران در هر دو شعر سمبل دو بعد متضاد و متناقض است؛ رمز زندگی و مرگ، نور و تاریکی، خشکسالی و حاصل خیزی است. هر دو شاعر با جمع دو بعد متضاد واژه «باران» بر عمق و تأثیر سمبولیک این کلمه افزوده‌اند و سیلاپ‌هایی از مفاهیم مثبت و منفی باران را بر سر خوانندگان خویش فرود آورده‌اند:

۱-۲- معانی منفی و مذموم باران:

دو کشور عراق و ایران در دوره‌ی معاصر و به دلیل رویدادهای مهم سیاسی، تاریخ پر فراز و نشیبی را پشت سر نهادند. در اوایل قرن بیستم با ورود کشورهای متجاوز استعماری به سرزمین‌های عربی، فصل تازه‌ای از اوضاع سیاسی در این منطقه گشوده شد، و کشور عراق نیز از جمله کشورهایی بود که به اشغال دولت انگلیس درآمد. در این میان، شاعران متعهد آن، با سرودن اشعار سیاسی، در آگاهی و بیداری مردم خود و تشویق آنها به قیام و مقابله با ظلم و استبداد، نقش بسزایی ایفا کردند. در دوره‌ی معاصر ایران نیز، دوره‌ی مشروطه و به ویژه کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، از مهمترین رویدادهای آن زمان بود که شاعران بسیاری را واداشت تا در سروده‌های خود، این حوادث را بازتاب دهند. (امیری، ۱۳۹۰: ۷۲) شفیعی کدکنی و بدر شاکرالسیاب، از جمله شاعران بزرگ معاصر هستند که با وارد شدن در فعالیت‌های سیاسی، شعر خود را در خدمت اهداف سیاسی و اجتماعی درآورند؛ آنچه در اشعار سیاسی این دو شاعر قابل تأمل است، معانی نمادین و منفی باران است که در بسیاری از موارد مفهوم منفی و مخربی را بر خوانندگان القا می‌کند که از جمله عبارتند از:

۱-۱-۲- گستاخی و بی رحمی:

باران در شعر شفیعی گاه نمادی متفاوت با نمادهای همیشگی است؛ با نماد بی رحمی، گستاخی و خرابکاری در مجموعه «هزاره دوم آهوی کوهی» ظاهر می‌شود: «با چه سوراخی می‌کند غربال/ آب را بر روی شهر این ابرمالامال/ این چه بارانی است/ که فرو می‌شوید از هر سنگ/ و ز هر خاطری/ هرنام و نقشی را/ راستی بی رحم بارانی است!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۰۵)

و در قصیده دیگری از این مجموعه، باران، سیل سیاهی، بدبختی و ویرانی است: «غربال ابر را / سوراخها فراخ شد و بحر بازگون/ بر خواب قریه ریخت دم کاه دود و قیر / از جویها برآمد و بر بام گذشت / خستی به روی خستی باقی نهشت و بردا/ با خویش هر چه برنا، یا گوژ پشت پیر/..... چشم ار به هم بمالی تا لحظه‌ای دگر / از باور و صنوبر چیزی نمانده است/ در زیر این گسیخته زنجیر ناگزیر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۶۷)

در مجموعه «از زبان برگ» باران، نmad حمله و هجوم می‌شود: «ابر بزرگ آمد و دیشب/ بر کوه بیشه‌های شمالی/ باران تنده حادثه بارید/ دیشب/ باران تنده حادثه/ از دور و دور دست دل بر هجوم تازه گمارید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۸۹)

سیاب در کتاب «منزل الاننان» می‌سراید: «و قبله بین فمی و خافقی تحار/ کأنها التائه فی القفار/ کأنها الطائر إذ خرب عشه الرياح/ و المطر/ لم يحوها خد/ لغيلان و لاجيبين/ وجه غيلان الذي غاب عن المطار» (سیاب، ۱۹۷۱: ۲۸)

ترجمه: بوسه‌ای که بین دهان و تپش قلب من است سرگردان می‌شود/ گویی آن بوسه‌ی انسان سرگردان در بیابان است/ یا پرنده‌ای است که باد و باران، آشیانه اش را خراب کرده است/ و گونه، پیشانی و چهره خار مغیلان که از باران پنهان است آن بوسه را در بر نمی‌گیرد.

۱-۲-میرگ:

در قصیده‌ی «باران پیش از رستاخیز» از شفیعی کدکنی، باران نماد انسان بی‌رحم و گستاخی‌ست که شوچ‌ها از دل‌ها می‌زداید و مرگ را به ارمغان می‌آورد (= باران مرگ):

«کس نمی‌آرد به یاد از عهد تاتاران/ تا به اکنون این چنین باران/ که فرو شوید ز
دلها شوقها و/ یادها و/ آرزوها را/ هرچه هر جا یادگارانی است/ این چه بارانی است؟/
همچنان می‌شوید از آفاق/ هرچه در هر جای/ خاک و خاطره بر جاست/ یا که هر سو
یادِ یارانی است/ این چه بارانی است/ این همان باران پیش از رستخیزان است/ که دلی
را زنده نگذارد / راستی را، روزگارانی است!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۰۶)

سیاب در «مدینه سندباد» با لحنی اعتراضی از باران یاد می‌کند و بر او می‌تازد که
مرگ را با خود به ارمغان آورده است:

مَنِ الَّذِي أَطْلَقَ مِنْ عِقَالِهَا الذِّئَابُ؟ / مَنِ الَّذِي سَقَى مِنْ السَّرَابِ؟ / وَخَبَأَ الْوَبَاءَ فِي
الْمَطَرِ / الْمَوْتُ فِي الْبَيْوتِ يُولَدُ (سياب، ٢٠٠٠: ٤٠٩)
ترجمه: گرگ ها را که از بند رها کرده است؟ / از سراب که سیراب کرده است؟ /
طاغون را که در باران نهان کرده است؟ / مرگ در خانه ها زاده می شود.

۲-۱-۳- غم و اندوه:

باران همیشه پیام آور شادی نیست؛ بلکه گاه نماد غم و اندوه می‌شود:
«برخشت خام و کاهگل کهنه کویر/ بارانکی به باروی بم/ نم نم/ می‌بارد / و اندوه
می‌گسارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۸۲)

«برطح آجر فرش نمناکی/ می‌بینمت آن جا/ با سایهات ره می‌سپاری/ سوی به
سویی/ در عصر باران خورده خاموش غمناکی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۱۴)

سیاب در قصیده «النهر و الموت» به قطرات باران اشاره می‌کند که با آوایی حزین می‌نالند:

«بلورها يذوبُ فِي أَنْيَنْ / بويب...بويب!»

ترجمه: بلور قطره‌ها ذوب می‌گردد و چنین می‌نالند/ بویب...ای بویب!

و در ادامه شباهت خود را با باران در غم و اندوه می‌داند:

«يا نهري الحزين كالمطر / أوَدَ لَوْ عُدْتُ فِي الظلام» (سیاب، ۲۰۰۰: ۴۵۳)

ترجمه: ای رودخانه غمگین من؛ چون باران، دوست دارم باز هم به سایه‌ها برگردم.
در شعر «انشوده المطر» هم اشک ریختن ابرها در فضای غروب، غم و اندوهی
جان فرا را به خواننده القا می‌کند. در حقیقت خود باران، عاملی می‌شود برای به وجود
آوردن این فضای حزن و اندوه:

«تَثَاءَبَ الْمَسَاءُ، وَالْغُيُومُ مَا تَرَالُ / تَسِحُّ مَا تَسِحَّ مِنْ دُمُوعِهَا النَّقَالُ»

ترجمه: شب خمیازه می‌کشد و ابرها سنگینی اشک هایشان را فرو می‌بارند.

(سیاب، ۲۰۰۰، ج: ۲، ۱۲۰)

۴-۱-۲- خون و اشک :

گاهی باران در شعر شفیعی کدکنی، بغضی پنهان می‌شود که مجالی برای سخن
گفتن شاعر نمی‌گذارد:

«اشکم که به دنبال تو آواره‌ی شوQM/ یارای سفر با تو و رای وطنم / نیست/ این
لحظه چو باران فرو ریخته از برگ/ صد گونه سخن هست و مجال سخنم نیست»
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۸)

گاهی هم باران، اشکی جاری می‌شود که از چشم‌ها می‌بارد:
«ماند قلبِ آرس از تپیدن/ رودهای جهان سوگوارند/ دیگر از چشم یاران چه

خیزد / ابرها را بگو بیارند! » (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۸۴)

سیّاب هم در قصیده «النهر و الموت» خون و اشک را به باران تشییه می‌کند:
«احس بالدماء و الدموع، کالمطر / ینضجهن العالم الحزین / اجراس موتی فی
عروقی ترعش الرئین»

ترجمه: «خونها و اشکها را حس می‌کنم که همچون باران، از جهانی غمگین
می‌تراوند / گویی آوای مردگان است که در رگ های من طنین می‌افکند».
گاهی باران در شعر سیّاب مفهوم خون دارد یا با خون هم‌سنگ است و همان
مقصود سمبولیک خون را تداعی می‌کند و شاعر خون را هم آوای باران می‌بیند:
«إِنَّمَا الدَّمَاء / تَوَائِمُ الْمَطَرِ»

ترجمه: و خونها با باران هم‌آهنگ می‌شود.

و در شعر «مدینه السنبداد» آن را با خون یکسان می‌شمارد و خداوند را بخششده خون
و باران می‌خواند: «و صاحت العظام / تبارک الاله، واهب الدم المطر» (سیّاب، ۲۰۰۰:
(۱۴۸)

گاه خون برده‌گان، اشک برهنه‌گان و گرسنگان در هر قطره‌ی باران متجلی می‌شود:
«فی كل قطره من المطر / حمراء أو صفراء من اجنه الزهر / و كل دمعه من الجياع و
العراء / و كل قطره تراق من دم العبيد»

این تصویر خون آلود را در دفتر «کوچه باغ های نیشاپور» هم می‌بینیم: «در آن
باران و در آن میغ تردامن / نگر آن جا چه می‌بینی؟ / درون روستای خواب / درختان
فلج و بیمار و / آن طفلان خردینک / گرسنه زیر بار و کار / و مردانی که با دستان خود /
سازند پیش چشم خود دیوار» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۲)

شفیعی کدکنی هم مانند سیّاب باران، را بارانی از خون می‌بیند:
«بین که این‌ها / این‌ها / چگونه در باران / رخان لاشه‌ی مردار شش هزاران سالی

را/ به خون گل‌ها سرخاب می‌کنند هنوز» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۱۴)

۱-۵-پوچی و تباہی:

باران در شعر شفیعی کدکنی گاه نمادی از تباہی و نابودی است:

چه سود دارد شمشیر بازی این برق/ اگر حماسه‌ی بی قهرمانِ ما، فردا/ به زیر ریزشِ باران، تمام اوراقش/ به سانِ زورقِ اسباب بازی طفالان/ بر آب‌ها باشد.
شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۶۷)

شفیعی کدکنی از محاکمه «فضل الله حروفی» می‌نالد و از باران تازیانه فریاد
برمی‌دارد؛ بارانی که نابودی و تباہی را به ارمغان می‌آورد:

«تازیانه فرود آمد/ و باز شکوه نکرد/ خبر رسیده که باران دوباره/ خواهد بارید/
خدا بر هنره خواهد شد..../ برادرانم/ شب را با واژه هاشان/ سوراخ می‌کنند/ خبر رسیده
که باران درشت/ خواهد بارید/ (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۶)

در شعر سیاب هم باران سیل آسا احساس پوچی و تباہی عمیقی را به وجود
می‌آورد:

«كَأَنَّ صَيَادًا حَزِينًا يَجْمَعُ الشَّبَاكَ / وَيَلْعَنُ الْمَيَاهَ وَالْقَدْرَ / وَيَنْشَرُ الْغَنَاءَ حَيْثُ يَأْفَلُ
الْقَمَرَ / مَطْر... مَطْر... / أَتَعْلَمِينَ أَيَّ حُزْنٍ يَبْعُثُ الْمَطَرَ؟ / وَكَيْفَ تَنْشَجُ الْمَزَارِيبُ إِذَا
اَنْهَمَرَ / وَكَيْفَ يَشْعُرُ الْوَحِيدُ فِيهِ بِالضَّيَاعِ / بِلَا اِنْتِهَاءٍ...» (سیاب، ۲۰۰۰: ۲۵۰)

ترجمه: گویی ماهیگیری غمگین دام بر می‌گیرد/ و آب و سرنوشت را لunt
می‌کند/ و با افول ماه ترانه‌ی سر می‌دهد/ باران.. باران.../ می‌دانی باران چه اندوهی را
بر می‌انگیزد؟/ و جو بیارها چگونه می‌نالند وقتی باران سیل آسا می‌بارد/ و چگونه انسان
در این زمان احساس پوچی و تباہی می‌کند؟

۶-۱-۲-یأس و نا امیدی:

باران پاییزی در شعر شفیعی کدکنی، بارانی سنت محزون، که بر تن درختان تازیانه‌ی رگبار می‌زند و احساس یأس و تردید را به خواننده القا می‌کند:

«پائیز محزونی / که در خون تو می‌خواند ... / آه/ شب های باران تو وحشتناک / شب های باران تو بی ساحل / شب های باران تو از تردید/ و از اندوه لبریز است»
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۶)

سیّاب در قصیده «مدینة السنديباد»، به سبب غلبه‌ی یأس و نوامیدی، از این که در شعر «أَشْوَدُ الْمَطَرِ»، آن همه بر آمدن باران اصرار نموده است، احساس ندامت کرده و در درد دلی با باران، با یأسی دردنگاک، آرزوی مرگ می‌کند:

«فَاهْ يَا مَطْرَ / نَوْدَ لَوْ نَنَمَ مِنْ جَدِيدَ / نَوْدَ لَوْ نَمُوتَ مِنْ جَدِيدَ / ... / نَوْدَ لَوْ اعَادَنَا إِلَاهَ / إِلَى ضَمِيرِ غَيْبِ الْمُلْبَدِ الْعَمِيقِ / نَوْدَ لَوْ سَعَى بَنَ الْطَّرِيقِ / إِلَى الْوَرَاءِ، حِيثُ بَدَأَهُ الْبَعِيدُ»
(سیّاب، ۲۰۰۰: ۲۴۸-۲۴۹)

ترجمه: آهای باران/ کاش دوباره بخوابیم/ کاش دوباره بمیریم /.../ کاش خداوند ما را به اعمق غیب خویش باز پس می‌برد/ کاش راهی به پشت سر به سرآغاز/ دیرنده‌ی زمان بود».

۷-۱-۲-دروغ و نیرنگ:

شاعر در توصیفی از «شب خارایی» به دروغ بودن ابر و باران اشاره می‌کند:

«ابر، هایاهای می‌بارید/ جنبش نیلوفران/ در زیر باران/ آسمان‌ها را تکان می‌داد/ پاسی از آن لحظه‌ها نگذشته/ دیدم آه/ اطلسی تبخیر شد ناگاه/ و به جای گندم از صحراء دروغ و دودها رویید/ آن چه طغرا و طلسی بود؟/ ابرهایش کاغذی بود و درختان کاغذی، باران و برقش نیز/ و هوای کوچه از دود و دروغ آغشته و لبریز

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹۹)

سیاب نیز دقیقاً همین مفهوم باران را در نظر دارد و می‌گوید:

«مدیتنا تؤرق لیلها نار بلا لَهَب / سحائب مُرعداتْ مُبرقاتْ دون أمطار» (سیاب،

(۱۲۸، ج ۲: ۲۰۰۰)

ترجمه: آتشی بدون زبانه، شهر ما را به بی خوابی می‌کشاند/ ابرهایی رعد و برق
زننده و بدون باران

۲-۲- معانی مثبت باران:

معانی مثبت و نمادین باران در اشعار این دو شاعر عبارتند از:

۲-۲-۱- طراوت و تازگی :

یکی از شعرهای مجموعه «کوچه باغ‌های نیشاپور» «ضرورت» نام دارد. که شاعر نوید ضرورت منجی می‌دهد و می‌خواهد مثل بارانی باشد که کویر وحشت زده دورانش را طراوت ببخشد:

«آه/ بگذار من چو قطره‌ی بارانی باشم/ در این کویر/ که خاک را به مقدم او مژده می‌دهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۴)

سیاب در قصیده «مدینه السنندجاد» از بهار شکایت می‌کند که بدون باران، بی طراوت و تازگی آمده است:

«يا ائها الربيع / يا ائها الربيع ما الذى دهاك؟/ جئت بلا مَطَر / جئت بلا زَهر/ جئت بلا شَمر» (سیاب، ۲۰۰۰: ۴۰۸)

ترجمه: بهار/ بهار، تو را چه پیش آمده است؟/ بی باران بازآمدی/ بی گل‌ها/ بی بار و بر!

او واژه «مطر» را که بازتاب صدای بارش باران است؛ غالباً در پایان هر بند «انشوذه المطر» تکرار می‌کند با آوردن پی در پی واژه باران فضای طربناکی را به خواننده هدیه می‌دهد و شعرش را با شادی به پایان می‌برد:

«مطر... مطر... مطر... فی کل قطره المطر...» (توفیق، ۱۹۷۹: ۱۸۴)

۲-۲-۲- امید به رویش و رهایی از ظلم و ستم:

در شعر «سفر به خیر» از مجموعه‌ی «کوچه با غهای نیشابور»، واژه‌های «شکوفه و باران» بیانگر انسان‌های حق طلب و آزاده‌ای است که خود و جامعه خویش را از بند ظلم و ستم و استبداد نجات داده اند و در پی جامعه‌ی عاری از ظلم و بیداد هستند.

«سفرت به خیر اما تو و دوستی خدا را / چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی / به شکوفه‌ها، به باران برسان سلام ما را» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۶)

سیاب در قصیده «مدینه السننیاد» با فریاد از باران کمک می‌خواهد تاریکی‌ها و برف‌ها را که نماد ظلم و ستم‌اند زیر و رو کند:

«جوعان فی القبر بلا غذا / عريان فی الثلج بلا رداء / صرختُ فی الشتاء / أقضَّ يا مطر / مضاجع الظلم و الشلوج و الهباء / مضاجع الحجر» (سیاب، ۲۰۰۰: ۴۶۳)

ترجمه: گرسنه در قبر بدون غذا، برهنه در برف بدون پوشش / در زمستان فریاد می‌زنم / ای باران بسترها تاریکی، برف‌ها و گرد و خاک / بسترها سنگ‌ها را پریشان کن.

۲-۲-۳- شادی

گاهی باران در مجموعه‌ی «هزاره دوم آهوی کوهی» نماد شادی و آمدن بهار است؛ آیینه‌ی باران و بهار چمنی / شادابی بوستان و سرو و سمنی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۲۳)

سیاب در قصیده «النهر و الموت» رودخانه رؤیایی خود «بویب» را به کوزه‌ای تشبیه می‌کند که صدای قطرات باران در آن، آهنگ شادی را به ذهن خواننده متبار می‌کند: «السَّمَاءُ فِي الْجَرَارِ، وَ الْغَرَوْبُ فِي الشَّجَرِ / وَ تَنْضُّحُ الْجَرَارُ أَجْرَاسًا مِنَ الْمَطَرِ» (سیاب، ۲۰۰۰: ۴۵۳)

ترجمه: و مانند آب در کوزه‌ها و غروب در درختانی / کوزه‌ها زنگ های قطرات باران را پذیرا می‌شوند.

۴-۲-۲- حیات بخشی و باروری:

در تمامی فرهنگ‌ها، باران به عنوان نماد بارورکننده زمین است. و این که زمین از آن حاصلخیز می‌شود. به همین دلیل، آیین‌های زراعی بی‌شماری شکل گرفته اند تا باران ببارد و در اسطوره‌های یونانی، همه خدایان، آسمان و زمین را با باران، بارور می‌سازند: «باران از آسمان فرو می‌ریزد، زمین را باردار می‌کند، از این رو برای انسان و حیوان، گیاه و حبوبات به دنیا می‌آورد» (شواليه و ديگران، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۷).

شفیعی کدکنی در مجموعه‌ی «از زبان برگ» باران را نماد حیات بخشی و زندگی می‌داند:

«باران، سرود دیگری سرکن / شعر تو با این واژگان شسته / غمگین است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۴)

گاهی باران در شعر سیاب به مفهوم اصل و منشأ حیات است. در این مقصود سمبولیک، شاعر به اسطوره‌های تقدیم قربانی‌های انسانی برای مرتفع شدن خشکسالی و قحطی و درخواست نزول باران نظر دارد. (رجائی، ۱۳۸۱: ۸۷) برخی مخاطب سطرهای آغازین سرود باران را «آدونیس» یا «تموز» می‌دانند که ربّ النوع باروری و زندگی در اساطیر کهن است. با این تفسیر، باران نماد حیات و باروری است. (بیضون، ۱۹۹۱: ۴۷)

سیاب به آینده عراق امیدوار است و با اطمینان می‌گوید: باران سرزمنش را سرسیز و بارور خواهد کرد.

«سیعیشُ العِرَاقُ بِالْمَطَرِ ...» روزی عراق در باران شکوفه خواهد داد.

۵-۲-۲- مبارزه در راه آزادی، تحول و انقلاب :

شفیعی کدکنی در شعر «دیباچه» در دفتر «هزاره دوم آهوی کوهی» با واژه‌هایی مانند آب، باران و گل سرخ، در معنایی نمادین به مسائل سیاسی روز می‌پردازد: «بخوان به نام گل سرخ در رواق سکوت/ که موج واوج طنیش ز دشت‌ها گذرد/ پیام روشن باران زیام نیلی شب/ که رهگذار نسیمش به هر کرانه برد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۳۹) همچنین درجای دیگر این مجموعه می‌گوید:

«چتری از آوازبر سر، زیر باران رفت مرد
زیر بارانی پر از اندوه یاران، رفت مرد
رفت چون باران در اعصاب درخت و رفت و باز
آن طرف تانغمه بانگ هزاران رفت مرد» (همان: ۲۵۸)

و گاه شاعر با تمام وجودش دعای باران را می‌خواند و برای جامعه وحشت‌زده دورانش که سراسر خون و خاکستر است درخواست باران می‌کند.

«بر باغ ما ببار/ بر باغ ما که خنده‌ی خاکستر است و خون/ باغ درخت مردان/ این باغ بازگون» (همان: ۱۱۴)

در شعر «انشوذه المطر» همانطور که درخت خرم‌آب باران را می‌نوشد برخی از رهگذر این انقلاب به نوایی می‌رسند و از آن به سود خویش بهره برداری می‌کنند. در حالی که اهالی روستاهای عراق که از کانون انقلاب دورهستند همچنان از فقر و گرسنگی و تبعیض ناله می‌کنند و مهاجران، این انقلابی‌های واقعی که طعم غربت و تبعید را چشیده‌اند با آفات و انحرافات مبارزه می‌کنند و در اینجا باران، سرورد انقلاب

و تحولی است که آنها بر لب دارند. (ناظمیان، ۱۳۸۹: ۵۰)

«وَأَسْمَعَ الْقَرِيَّتِينُ، وَالْمَهَاجِرِينَ / يُصَارِعُونَ بِالْمَجَادِيفِ وَبِالْقَلْوَعِ / عَوَاصِفَ الْخَلِيجِ،
وَالرُّعُودَ، مَنْشَدِينَ / مَطَرٌ... / مَطَرٌ...» (سیاب، ۲۰۰۰: ۱۲۰)

ترجمه: و می‌شنوم که روستاها مویه کنان و مهاجران/ با پاروها و بادبانها می‌جنگند/
طوفان‌ها و تندرهای خلیج آواز می‌خوانند/ باران/ باران / باران

۲-۶- رستاخیز

باران در شعر شفیعی کدکنی علاوه بر این که مردگان را زنده می‌کند بلکه آنانی که
یادشان فراموش شده را هم زنده خواهد کرد:

«بَا چَه سُورَاخِي مَيْ كَنْد غَربَال / آب را بِرَرَوي شَهْرَ اين ابرِمَالاَمال / زَاسِمان
برِمرَدَگَان مَرَگ خَواهَد رِيخت / زَنْدَه خَواهَد كَرَد هَر پَوَسيِيدَه رَاه و هَر كَجا يَاد فَرَامُوشَي»
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۰۷)

به اعتقاد سیاب رستاخیز انسان بعد از مرگ، بزرگترین پیروزی بر نیستی و فناست؛
زیرا آدمی هنگامی که از نو زنده و برانگیخته می‌شود صفتی از اوصاف الهی را کسب
می‌کند که همان جاودانگی است. او باران را رمز این رستاخیز و زندگی مجدد قرار
داده است. (رجائی، ۱۳۸۱: ۸۷) رستاخیزی که می‌تواند به زندگی اجتماعی و سیاسی
که از دید سیاب مرده است حیاتی دوباره ببخشد و یک زندگی پاک سیاسی و
اجتماعی و عقلانی و آکنده از تفکر را زنده کند. (کمال زکی، ۱۹۹۱: ۲۶۲)

او در قصیده «مَدِينَةُ السَّنَدِبَاد»، از حیات بخشی باران یاد می‌کند به ستایش آن و
خدایی که آن را خلق کرده است می‌پردازد:

«وَجِئْتَ يَا مَطَرُ، / تَفَجَّرَتَ مِنْكَ السَّمَاءُ وَالْغَيْوَمُ / وَشَقَّقَ الصَّخْرُ / وَفَاضَ مِنْ هَبَاتِكَ،
الْفَرَّاتُ وَاعْتَكَرَ / وَهَبَّتِ الْقُبُوْرُ، هُنَّ مَوْتُهَا وَقَامَ / وَصَاحَتِ الْعِظَامُ: / تَبَارَكَ إِلَهُ، وَاهِبُ

(الدَّمِ الْمَطَرُ) (سیاپ، ۲۰۰۰: ۴۰۹)

ترجمه: باران تو آمدی / آسمان و ابر جوشید و تو را پراکند / و تخته سنگ‌ها شکافت / و از فیضان بخشش تو، فرات پرآب گشت / و مردگان بیدار شدند و گورها شکافت / و استخوان‌ها فریادها برآورد / بزرگ است خداوندی که خون به باران می‌بخشد!

۷-۲-۲- سیراب شدن زمین:

در «چامه بامدادی» منظور از «باران علف کش»، باران مستمر، ولی نرم است که علف را از زمین می‌رویاند و زمین را سیراب می‌کند:

«بر ساقه‌های سُربی سنجد، ستاره‌ها / آویخت از چکینِ سحرگاهی بهار / باران نرمبار علف کش / شُست از غبار پار / جاجیم باع و منظر دیدار» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۷۵)
سیاپ در شعر «سفر ایوب» بر این باور است که زمین باید از باران سپاسگزار باشد برای طراوت و سیراب شدنش :

«فهل تشکُّرُ الارضُ قطَّ المطرُ / و تعصُّبُ إن لم يُجدها الغمام؟» (سیاپ، ۲۰۰۰: ۳۴۵)
ترجمه: آیا زمین از قطرات باران تشکر می‌کند، و اگر ابر بر او سخاوت نورزد خشمگین می‌شود؟

«یارب عطشی نحن، هات المطر لرو العطاشی منه، رو الشجر» (سیاپ، ۲۰۰۰: ۳۳۸)

۷-۲-۳- عدالت و آزادی:

پورنامداریان، در مقدمه کتاب «آواز باد و باران» می‌نویسد: «شفیعی کدکنی، به شهادت همه دفترهای شعرش در مقام شاعر متعهد و حسّاس نسبت به اوضاع اجتماعی، به جامعه و حال و روز مردم، و شیفته حق و عدالت آن، باع و باران را در خدمت تصویر و توصیف بیرونی ظلمانی گذاشته است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۹)

«بلاطه» هم درمورد سیاپ می‌نویسد: «یکی از دغدغه‌های فکری سیاپ بی‌عدالتی و ظلم و ستم حاکم بر عراق بود و روح کمال گرای او در ذهنش جامعه‌ای را به تصویر کشیده بود که مردم در آن از حقوق مساوی برخوردارند.» (بلاطه، ۲۰۰۷: ۳۶) در شعر «الى جميله بوجحيرد» شاهد شاعری هستیم که تشنۀ عدالت و آزادی است او می‌سراید:

«ان مع الدمع الذى تسکین / أسلحه فى أذرع الثائرين / جاء زمان كان فيه بشر /
يغدون من انباءهم للجو / يارب عطشى نحن هات المطر» (سیاپ، ۲۰۰۰: ۳۸۲)
ترجممه: اشک‌هایی که می‌ریزند / سلاح‌هایی است در بازوی سورشیان / روزگاری است که انسان‌ها، فرزندانشان را فدای سنگ‌ها می‌کنند / پروردگار، ما تشنۀ ایم، بارانی بفرست.

۲-۹- نماد شویندگی و پاکی :

شفیعی در شعر «سفرنامه‌ی باران» در مجموعه «از زبان برگ» به زیبایی هرچه تمام‌تر آلدگی‌ها و معضلات جامعه را پیش روی مخاطب قرار می‌دهد، که باران وظیفه‌ای جز پاک کردن زمین ندارد:

«آخرین برگ سفرنامه‌ی باران / این است / که زمین چرکین است»
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۴۷)

«بگو به باران / ببارد امشب / بشوید از رخ / غبار این کوچه‌ها را» (همان: ۳۲۳)
«باران شبگیر اسفند / شسته حریر هوا را» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۷۰)
سیاپ در «انشوذه المطر» با تمام وجودش می‌خواهد بارانی داشته باشند که تمام ظلم و ستم‌ها را بشوید و جامعه‌ای عاری از اشک‌های گرسنگان و برهنگان به آنها اهدا کند. و به قول احمد کمال زکی در کتاب «دراسات فی النقد الأدبي» می‌گوید:

«باران در این قصیده، انقلابی است که ظلم را از بین می‌برد و آلودگی‌های جامعه را می‌شوید» (کمال زکی، ۱۹۹۹: ۲۵۸)

۱۰-۲-۲- زندگی و حیات:

شفیعی کدکنی «شعر ۱» در «هزاره دوم آهوی کوهی» از بارانی می‌گوید که دشت‌ها و بیابان‌ها را با بخشش خویش سرشار از زندگی می‌کند:

«رگبار تندبار بهاری / به خواب دشت‌ها و / صحاری / سرتا به پای / بخشش وايتار» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۵۱) و باز در همین مجموعه، تمام زندگی و هستی اش را این گونه می‌سراید: «چشم بر هم می‌نهم، هستی دو سو دارد / نیمی از آن در من است و نیم از آن بر من / نیمه‌ی در من، بهارانی پر از باغ است و / آفاقی پراز باران» (همان: ۴۲۹) باران در شعر سیاب هم گاه نمادی از زندگی است و اگر تمدن اعراب را از بین ببرند باران یا زندگی را نیز کشته‌اند:

«يا قدر قتلت إذ قتلته الربيع و المطر» (سیاب، ۲۰۰۰: ۴۱۷)

ترجمه‌ای روزگار هنگامی که او را کشته، بهار و باران را کشته.

تنها باران، می‌تواند تموز مرده را زنده کند. سیاب در شعر «تموز جیکور» مردم را به محافظت از تمدن روستای جیکور فرا می‌خواند؛ همان تمدنی که نزدیک به نابودی است و آنچه برآهل جیکور واجب است آن است که آن تمدن را به آن برگرداند.

(کمال زکی، ۱۹۹۱: ۲۶۳)

«جيکور....ستولد جيکور / الزهر سيورق والنور / جيکور ستولد من جرحى / من غصه موتى .../من ناري» (سیاب، ۱۹۹۱: ۴۱۱)

ترجمه: جیکور.../جیکور متولد خواهد شد/ گل‌ها و شکوفه‌ها برگ خواهند داد/ جیکور متولد خواهد شد از مجروحان/ از اندوه مردگان.../ از آتش درون من

۱۱-۲-۲- شتاب و سرعت:

شفیعی کدکنی در شعر «ساعت» علاوه بر شویندگی باران، به شتاب و سرعت آن هم اشاره می‌کند:

«در نیم قوس کوچک میدان شهر من / باران / که در شتاب، سکونت گزیده است / شوید غبار صفحه ساعت را در چارچار خویش» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۳۹) سیاب هم در شعر «النهر و الموت» حرف‌های نگفته‌ی خود را با رودی بیکران نجوا می‌کند. او می‌خواهد خون و اشکش چون باران با شتاب بر زمین فرود آیند: «أَحُسْ بِالدَّمَاءِ وَ الدَّمْوعِ، كَالْمَطْرِ / يَنْضُحُهُنَّ الْعَالَمُ الْحَزِينُ / أَجْرَاسُ مَوْتَىٰ فِي عَرْوَقِي تُرْعَشُ الرَّنِينِ» (سیاب، ۲۰۰۰: ۴۵۳)

ترجمه: آنگاه حس می‌کنم که دنیای حزین / خون و اشک مرا، مانند باران / به صورت زنگ‌های مردگان که در رگ‌هایی به صدا درآیند، فرومی‌ریزد.

نتیجه پژوهش :

با توجه به این نکته که زندگی‌نامه و علایق شفیعی کدکنی و سیاب بسیار به یکدیگر شباهت دارد؛ هر دو از دل روستا به جامعه جهانی معرفی شدند و هر دو تحصیلات خود را از رشته زبان و ادبیات عربی آغاز نمودند. نگارندگان با بررسی زندگی و شعر این دو شاعر به نتایج ذیل رسیده‌اند:

۱- شفیعی کدکنی و سیاب هر دو از شاعران نوپرداز و نمادگرای ایران و عراق هستند؛ که نگاه این دو شاعر به طبیعت نگاهی نمادین است؛ نه نگاهی که به توصیف و زیبایی‌های صرف طبیعی بپردازد و «باران» از جمله این مظاهر طبیعی است که جایگاه ویژه‌ای در شعر این دو شاعر دارد.

۲- هر دو شاعر به برداشتی مشترک درباره مفهوم باران رسیده‌اند یعنی باران را

برای بیان مفاهیم سیاسی و اجتماعی خویش بکارگرفته اند.

- ۳- باران در اندیشه هر دو شاعر مفهوم متضاد و متناقضی دارد. گاهی در مفهوم منفی و مذمومی مانند: مرگ، ویرانگری، یأس و نامیدی و... و گاهی در مفهوم مثبت مانند: شادی، حیات بخشی، پاروری، رستاخیز و... بکار رفته است.

۴- مفاهیم مثبت و زندگی بخش «باران» در اشعار هر دو شاعر در مقایسه با مفاهیم منفی آن بسامد بالاتری دارد.

پی نوشت:

* معرفی دو شاعر :

شفیعی کدکنی و شاکر السیاب هر دو از دل روستایی در ایران و عراق چشم به جهان گشودند، و شهرت جهانی یافتند. شفیعی کدکنی در سال ۱۳۱۸ از روستای «کدکن» در نیشابور و شاکر السیاب در روستای «جیکور» در سال ۱۹۲۶ م متولد شدند. (عباس، ۱۳۸۴: ۵۹) هر دو تحصیلات خود را از رشته زبان و ادبیات عرب شروع نمودند. شفیعی کدکنی در مقدمه «شعر معاصر عرب» می‌نویسد: «با این که من از کودکی با زبان عرب آشنا شده‌ام و حتی قبل از این که فارسی را به درس بخوانم، عربی را به درست خوانده‌ام و در تمامی این عمر سی و شش هفت سال، مطالعاتم در زبان عربی، موازی با فارسی بوده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴) هر دو از شاعران نو پرداز و نماد گرای ادبیات معاصر کشور خود هستند. سیاب هم ردیف با نازک الملائکه و عبدالوهاب البیاتی از بنیانگذاران شعر نو و آزاد عربی است. بدوى، ۱۳۸۶: ۳۴) و شفیعی کدکنی را هم از پیشگامان شعر نو نیمایی می‌دانند. هر دو شاعر در آغاز به شعر کهن و ادبیات کلاسیک دلبرستگی عمیقی داشتند و به همان سبک شعر می‌سرودند و بعد از آن به شعر نو نگرایی، پیدا کردند.

آثار شعری این دو شاعر :

الف) شفیعی کدکنی: زمزمه‌ها - شبخوانی - از زبان برگ - در کوچه باغ های نیشابور - مثل درخت در شب باران - از بودن و سروden - هزاره دوم آهونی کوهی.

ب) شاکر السیاب: ازهار ذابله - اعاصیر - ازهار وأساطیر فجر السلام - حفار القبور - المومس العمیاء - الأسلحة والأطفال - انشوده المطر - المعبد الغریق - شناشیل ابنه الجلبی.

فهرست منابع

الف: کتاب‌ها

- ۱- بدوى، مصطفى، ۱۳۸۶، گزیده‌ای از شعر عربى معاصر، ترجمه غلامحسين يوسفى و يوسف بكار، سخن، تهران.
- ۲- بلاطه، عيسى، ۲۰۰۷، بدر الشاكر السياپ: حياته و شعره، مؤسسه العربيه للدراسات و النشر، بيروت .
- ۳- بيضون، حيدر توفيق، بيروت، ۱۹۹۱، بدرشاكر السياپ رائد الشعر العربي الحديث، دارالكتب العلميه، بيروت .
- ۴- پورنامداريان، تقى، ۱۳۸۱، خانه ام ابرى است، انتشارات سروش، تهران،چاپ دوم.
- ۵- توفيق، حسن، ۱۹۷۹، شعر بدرالشاکرالسیاپ، دراسه فنیه و فکریه، العربيه للدراسات و النشر، بيروت.
- ۶- رجائى، نجمة، ۱۳۸۱، اسطوره‌های رهایی، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- ۷- ستارى، جلال، ۱۳۶۶، رمزومثلدرروانکاوی، توس، تهران.
- ۸- السياپ، بدرشاكر، ۲۰۰۰، ديوان، دارالعوده، بيروت.
- ۹- ————، ۱۹۷۱، منزل الأقنان، دارالعوده، بيروت، الطبعه الاولى.
- ۱۰- سید حسيني، رضا، ۱۳۸۰، مكتب های ادبی، انتشارات نگاه، تهران، چاپ يازدهم.
- ۱۱- شفيعى كدكنى، محمد رضا، ۱۳۸۰، شعر معاصرعرب، سخن تهران.
- ۱۲- ————، ۱۳۷۶، هزاره‌ی دوم آهوي كوهى، سخن، تهران.
- ۱۳- ————، ۱۳۸۹، بوی جوی مولیان، سخن، تهران.
- ۱۴- ————، ۱۳۸۹، درکوچه باغ‌های نیشابور، سخن، تهران.
- ۱۵- ————، از زبان برگ: مجموعه شعر، سخن، تهران.
- ۱۶- ————، ۱۳۸۴، آواز باد و باران: برگزیده شعرها، نشرچشمeh.
- ۱۷- شوالیه، ژان وآلن گربان، ۱۳۸۲، فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقيق سودابه فضایلى،

- جیحون، تهران.
- ۱۸- عباس، احسان، ۱۳۸۴، رویکردهای شعر معاصر عرب، ترجمه حبیب‌الله عباسی، سخن، تهران.
- ۱۹- عباسی، حبیب‌الله، ۱۳۸۷، سفرنامه باران (نقد و تحلیل اشعار کدکنی)، نشر سخن، تهران.
- ۲۰- الکبیسی، حمید، خضیر، عمران، ۱۹۸۲، لغه الشعر العراقي المعاصر، وكالة المطبوعات، کویت.
- ۲۱- کمال زکی، احمد، ۱۹۹۱، دراسات النقد العربي، دارالأندلس، بیروت، الطبه الاولی.
- ۲۲- ناظمیان، رضا، ۱۳۸۹، نمادگرایی در شعر شاعران دهه های پنجم و شصت میلادی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۲۳- یونگ، گوستاو کارل، ۱۳۷۷، انسان و سمبل هایش، ترجمه محمود سلطانیه. جامی، تهران.

ب: مقالات

- ۱- امیری، جهانگیر، ۱۳۹۰، دغدغه‌های سیاسی در شعر بدر شاکر سیاب و مهدی اخوان ثالث، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، دانشگاه رازی، سال اول، شماره ۲.
- ۲- طهماسبی، عدنان، زارع، ناصر، ۱۳۹۰، متناقض نما در نمادهای شعرانشوده المطر، مجله ادب عربی، دانشگاه تهران، سال ۳، شماره ۱.
- ۳- عوض، ریتا، ۱۳۷۹، بینش اساطیری در شعر امروز عرب، مجله شعر، شماره ۲۸.
- ۴- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۰، یادداشت‌ها (مجموعه مقالات)، سخن.

